ISSN:2345-2234

Journal of Literary – Qur'anic Researches

http://paq.araku.ac.ir

# A Study of Temporality of Narration in the Story of Prophet Yusuf (AS) based on Gérard Genette's Theory

**Jalal Marami[a*], Ghasem Azizi Morad[b], Mina Nikjoo[c]**

[a]Associate Professor of Arabic Language and Literature, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

[b]Assistant Professor of Arabic Language and Literature, Faculty of Letters and Humanities, Tehran university, Tehran, Iran

[c]PhD Student of Arablic Language and Literature, Azarbaijan Shahid Madani University, Tabriz, Iran

**KEYWORDS**

the Holy Qurʾan, the story of Yusuf (AS), narratology, narrative time, Gérard Genette

Received: 04 July 2022;
Accepted: 25 January 2023

Article type: Research Paper
DOR: 20.1001.1.23452234.1401.10.3.1.4

**ABSTRACT**

The French structuralist Gérard Genette has played a signifncat role in the development of the theory of narrative time as one of the most important component in advancing a narrative. He proposed his theory of narration time based on five dimensions of "order", "continuity", "frequency", "mood", and "voice". The questions that are raised in this study concern the functions of time in the story of Ptophet Yusuf, the role of the analysis of temprality of this narrative in understanding the narrative genres, and the techniques of the narrative time empolyed. The results of this descriptive study, that analyzed narrational components, indicate that in this story, the author disrupts the linear sequence of time to construct the desired plot, and by breaking the present time, he tries to change the calendar time to the time of the narration, and by using "retrospection and introspection", he removes the dilelmmas and gaps of the main story. In some cases, the author uses positive acceleration of "summarization" to convey his message, quickly, and of course, sometimes he uses constant acceleration. The predominant mode of the narration of the story is based on "singular" frequency, but because it is a Qurʾanic story, the last prominent feature of any narration is the use of "frequent" frequency to establish the message of the narration in the mind of the reader. As for mood, an omnisicnet point of view has been used in the story in which the narrator is in control of all events and characters' thoughts.

*Corresponding author.
E-mail address: jalalmarami@yahoo.com
2022 Published by Arak University Press. All rights reserved.

پژوهش‌های ادبی- قرآنی، دوره ۱۰، شماره ۳، سال ۱۴۰۱، صفحات ۱ تا ۱۴

شاپا: ۲۲۳۴-۲۳۴۵

پژوهش‌های ادبی- قرآنی

# بررسی زمانمندی روایت در داستان حضرت یوسف (ع) بر اساس نظریّه ژرار ژنت

جلال مرامی[الف*]، قاسم عزیزی‌مراد[ب]، مینا نیک‌جو[ج]

[الف] دانشیار زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه علامه طبابائی، تهران، ایران

[ب] استاد یار زبان و ادبیات عربی ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

[ج] دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران

کلمات کلیدی

**قرآن کریم، داستان یوسف (ع)، روایت شناسی، زمان روایی ژرار ژنت**

**تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۱۳**

**تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۰۵**

**مقاله علمی پژوهشی**

چکیده

نقش مهمّ ژرار ژنت، ساختارگرای فرانسوی، در تکوین نظریّه زمان روایی به عنوان یکی از مهم ترین مؤلّفه های پیشبرد روایت داستانی، بسیار قابل توجّه است. اما سوالی که این جا مطرح است این است که زمان داستان یوسف نبی از چه کارکردهایی برخوردار است؟ و چگونه تحلیل زمانمندی این روایت به فهم ژانرهای روایی کمک می‌کند؟ نویسنده ازچه تکنیک های زمان روایی بهره برده است؟. ژنت نظریّه زمان در روایت خود را در پنج محور «نظم»، «تداوم»، «بسامد»، «وجه» و «لحن» مطرح می‌کند. این پژوهش که به روش توصیف و تحلیل مؤلفه های روایی صورت گرفته، نشان می دهد نویسنده برای بنای پیرنگ مورد نظر خود، توالی خطّی زمان را به هم می زند و با شکست زمان کنونی در صدد تغییر زمان تقویمی، به زمان روایت برمی آید و به کمک «پس نگری و پیش نگری» گره ها و شکاف‌های داستان اصلی را برطرف می‌کند. نویسنده در برخی موارد برای انتقال سریع پیام خود از شتاب مثبت «تلخیص» بهره می‌برد و البته گاه نیز از شتاب «ثابت» استفاده می‌کند. وجه غالب روایتِ داستان مبتنی بر بسامد «مفرد» است؛ ولی چون داستانی قرآنی است، از ویژگی بارز آخر هر روایت، بهره گیری از بسامد «مکرر» برای تثبیت پیام روایت در ذهن خواننده است. در مورد تکنیک وجه، زاویه دید داستان، دانای کل می‌باشد او بر تمام رخدادها و افکار شخصیت ها مسلط است.

## ۱. مقدمه

شیوه روایی داستان یکی از تکنیک های متن قرآن برای بیان سرگذشت بسیاری از پیامبران است تا جایی که می‌توان گفت خداوند خود را راوی این داستان‌ها می داند و از دریچه نگاه معرفت شناختی "توحید" به روایت این داستان‌ها روی می آورد. از جمله این داستان‌ها سرگذشت حضرت یوسف است: نحن نقص علیک أحسن القصص بمآ أوحینآ إلیک هذا القرءان... (قرآن کریم، یوسف/۳)

شاید علت نامگذاری این قصه به نیکوترین داستان آن باشد که از یک سو در این سوره تمامی حوادث زندگی حضرت یوسف یک‌جا بیان شده و همه عناصر داستانی حضور دارند از سوی دیگر حسن و جمال حضرت و عشق به ایشان باشد که همه را تحت تاثیر خود قرار داده است .

با گذر زمان و با در نظر گرفتن اصل "تکامل" در نظریه‌ها و دانش‌های ادبی، راهکارها و شیوه های متفاوتی برای

* نویسنده مسئول

آدرس پست الکترونیک: jalalmarami@yahoo.com

خوانش متون ادبی پا به عرصه ظهور می‌گذارد و براساس آن‌هاخوانشگر داده های متفاوتی را از متن استخراج و تحلیل می‌کند ازجمله این نظریه‌ها ساختارگرایی است که از درون نظریه‌های فرمالیست‌های روس و زبان‌شناسی سوسور پدید آمده است. و از مهم‌ترین شیوه‌های این نظریه در برخورد با داستان روایت شناسی آن است. روایت توالی شناخته شده رویدادهایی است که به صورت نظام مند و نه تصادفی در کنار یکدیگر قرار گرفته اند .(Toolan, 2001: 8) به عبارت دیگر «روایت نوعی توالی زمانی دو لایه است: زمان چیزی که نقل می شود (زمان مدلول) و زمان روایت (زمان دال)» (مکوئیلان، ۱۳۸۵: ۱۴۲). همچنین «روایت متنی است که داستانی را بیان می‌کند و داستان گویی، راوی، دارد» (Schles, 1966: 4). در واقع روایت شیوه ای برای بررسی، ساماندهی و ساختارمند کردن زبان در واحدهای بزرگ است و شاید برای بررسی همه انواع شعر مفید نباشد؛ اما در بررسی ادبیات داستانی و نمایشنامه، شیوه بسیار مفیدی است. ارسطو بر آن است که معمولاً راوی یا یکی از شخصیت ها، داستان را روایت می‌کند. در حالت اول، متن روایی است و در حالت دوم، متن نمایشی است و به وسیله شخصیت به نمایش درمی آید. (وبستر، ۱۳۸۲: ۵۵). بر این اساس متن داستانی روایتی است با عناصر متفاوت که در نویسنده در بستر آن مقاصد خویش را در نمود شخصیت ها بیان می‌کند.

روایت شناسی (Narrative Science) رویکردی نوین در مطالعه ادبیات است که در پی انقلاب ساختارگرایی در عرصه داستان پدید آمد و مراحل زیادی را پشت سر گذاشت. اصطلاح روایت شناسی، نخست در سال ۱۹۶۹ میلادی در کتاب دستور زبان دکامرون از سوی تودوروف به کار گرفته شد (حرّی، ۱۳۸۸: ۱۲۶). در واقع این نوع تکنیک بررسی داستان یک نوع نظام معرفتی ـ ساختاری حاکم بر بر روایت های داستانی را ارائه می دهد. منظور از داستان، توالی رویدادهاست که ژنت آن را محتوای روایی می نامد. و منظور از روایت خود متن است؛ یعنی زبان شفاهی یا مکتوب یا گفتمان که داستان را بیان می‌کند؛ البته روایت ممکن است ترتیب رویدادها را تغییر دهد و شخصیت ها را در روابط گوناگونی با یکدیگر ارائه کند که از نظر داستان کامل نیست. منظور از روایت گری بازگویی رویدادهای داستان و روایت است که ژنت آن را تولید عمل روایی می نامد. (وبستر، ۱۳۸۲: ۸۷)

### ۲.۱. بیان مسئله و سؤالات پژوهش

مسئله پژوهش حاضر، تحلیل و بررسی «زمان روایی» در داستان حضرت یوسف از متن «قرآن کریم» است. در این مقاله تلاش شده است، بر اساس دیدگاه «ژرار ژنت» به بررسی مؤلفه های روایی؛ یعنی «نظم»، «تداوم»، «بسامد»، «وجه» و «فاصله» پرداخته شود. سؤالاتی که در این پژوهش مطرح و سعی در ارائه یافتن پاسخی مناسب برای آن‌هااست، عبارتند از :

چرا راوی در روایتگری رخدادها از «بسامد مکرر» به دفعات زیاد استفاده می‌کند؟

خط سیر نظم داستان با کدام تکنیک «زمان پریشی» نامنظم می شود و چرا؟

آیا بررسی زمان این داستان به درک مفهوم بهتر داستان توسط خواننده کمک می‌کند؟

### ۳.۱. اهداف و ضرورت پژوهش

روایت شناسی تکنیکی نقدی است که با به کار بردن آن در ارزیابی یک متن روایی می توان به نظام معرفتی

ساختاری داستان مورد نظر و اصل حاکم بر آن پی برد و ساختار بنیادی داستان را کشف نمود. اکثر سوره‌های قرآن، داستان زندگی گذشته گان را دربرمی‌گیرد. شناخت ساختار روایت این داستان‌ها، خواننده را در جهت مطالعه و شناخت ساختارمند اصل نظام معرفتی این داستان‌ها و فهم بهتر آن کمک می‌کند. در این پژوهش، سوره «یوسف» را از دیدگاه «ژرار ژنت» بررسی می کنیم؛ این سوره از داستان تقریباً بلندی تشکیل شده است.

### ٤.١. روش پژوهش

در آغاز، پنج مبحث یاد شده به مثابه مبانی نظری تحقیق، تبیین و سپس نمونه هایی از آیه ها بررسی و ارزیابی گردید. این پژوهش با بهره گیری از روش توصیفی- تحلیلی نظریه زمانبندی ژنت را بر سوره یوسف (ع) پیاده کرده و مورد تحلیل و بررسی قرار داده است.

### ٥.١. پیشینه پژوهش

در خصوص بررسی مدل «ژنت» مطالعات بسیار زیادی صورت گرفته است:

«تحلیل ساختاری زمان در رمان درخت انجیر معابد با تأکید بر نظریه ژنت»، صدیقه توکلی مقدم، ۱۳۹۶، نویسنده در این پژوهش با توجه به الگوی روایت شناسی ژنت، رمان درخت انجیر معابد را بررسی و تحلیل کرده و نشان می دهد که راوی تا چه اندازه از شگردهای زمان روایی در سیر روایت رمان بهره برده است .

مؤلّفه های روایت در سه شعر بلند «اخوان ثالث» با تأکید بر دیدگاه «ژرار ژنت»»، رقیه وهابی دریاکناری، ۱۳۹۵، این پژوهش، به بررسی و تحلیل شگردهای روایت- که شامل شخصیت پردازی، گفت و گو، توصیف، و... است، می پردازد .

«بررسی زمانمندی روایت در رمان سالمرگی بر اساس نظریه ژرار ژنت»، زینب طلایی، ۱۳۹۳، در این پژوهش تلاش شده تا ضمن تحلیل زمانمندی روایت و چگونگی کاربرد عنصر زمان، ارتباطی را که میان میزان شکست زمانی و آشفتگی روایت ها در این رمان وجود دارد را نیز نمایان سازد.

«زمان و روایت»، قدرت قاسمی پور، ۱۳۹۸، در این پژوهش به پدیدار شدن زمان در روایت و روایت در زمان تأکید شده است نگرش پژوهشگر مبتنی بر تحلیل زمان به عنوان سازه ای در کنش روایت داستانی است .

«کارکرد نظریه «زمان در روایت» ژرارژنت در تحلیل رمان همسایه ها»، مریم احمد ناطقی، ۱۳۹۶، این جستار، بحث زمان از نظریه روایت ژنت را برگزیده و رمان همسایه ها را از نظر عامل زمان مورد بررسی قرار می دهد.

«بررسی روایت شناسی طبقات الصوفیه بر اساس نظریه «زمان در روایت» ژرار ژنت»، جواد صدیقی لیقوان، ۱۳۹۶، این پژوهش با بیان نظریه ژنت به یافتن شواهد و مثالهایی از دیدگاه های او در طبقات الصوفیة پرداخته است؛ این جستار همچنین پنج مبحث زمان در روایت را شرح و واکاوی می‌کند.

اما در رابطه با سوره «یوسف» با مطالعاتی روبرو می شویم چون:

«بررسی و تحلیل داستان حضرت یوسف (ع) در قرآن کریم در چارچوب الگوی سیمپسون»، اثر پیمان صالحی، ۱۳۹۵، نویسنده در این جستار بر اساس الگوی سیمپسون به تحلیل طرح داستان حضرت یوسف می پردازد .

«تحلیل عناصر داستانی قصه یوسف (ع) در قرآن کریم»، آیت الهی حبیب اله، ۱۳۸۶، در این پژوهش، نویسنده به صورت کلی به بررسی عناصر داستان این سوره پرداخته است.

لیکن در مورد پژوهش حاضر، نگارندگان این جستار، مقاله ای که داستان حضرت یوسف را با توجه به آراء «ژنت» بررسی و تحلیل نمایند، نیافته اند. این پژوهش، به بررسی و تحلیل شگردهای زمان روایی که شامل نظم، تداوم، بسامد و وجه است، می پردازد سپس مطالعه ی موردی آن روی آیاتی چند از بهترین داستان قرآن (داستان یوسف نبی) پیاده و تحلیل می شود.

**۲.روایت**

تبار واژه روایت و مشتقات آن به narrara» در لاتین و gnarus یونانی می رسد gnarus .به معنای دانش و شناخت است» (احمدی، ۱۳۸۹: ج۱۲، ۱۷۶) و «این بدان معناست که روایت دانش است و راوی کسی است که می داند؛ به عبارت دیگر، دانش در جامعه به شکل روایت تولید و منتقل می شود» (افخمی، ۱۳۸۲: ۵۶). «ارسطو نیز در نظریه ادبی، داستان استوار بر تقلید را تحقق دانش می خواند» (احمدی، ۱۳۸۹، ۱۷۶). بنابراین، روایت قدمتی تاریخی دارد.

**۳.روایت شناسی**

مطالعات فرمالیسم‌ها و ساختارگرایان علاوه بر تحول در بررسی شعر، در بررسی داستان نیز تحول پدید آورد و «در حقیقت، دانش ادبی را به نام روایت شناسی بنیان نهاد» (ایگلتون، ۱۳۸۸: ج۵، ۱۴۳). ساختارگرایان به دنبال دستور زبانی برای داستان هستند؛ آن‌هادر پی آنند که داستان را با قانون مندی‌ها و قواعدی که بر آن حاکم است تحلیل کنند. (اخوت، ۱۳۷۱: ۳۳). در واقع ساختارگراها به دنبال بررسی اصل حاکم بر روایت داستان هستند تا نظام معرفتی ـ ساختاری آن را کشف نمایند و از دریچه آن به مفاهیم و اهداف مورد نظر خواننده پی ببرند.

از بیان پیش گفته چنین استفاده می شود که هم شکل گراها و هم ساختارگراها به دنبال وضع قوانین زبانی و چارچوبهایی برای داستان و عناصر تشکیل دهنده آن هستند تا داستان را در حیطه ی عناصر زبانی و فرم داستانی مورد تحلیل و بررسی قرار دهند و راهی نو در مطالعات داستانی بر اساس چارچوبهای شناخته شده خود به پژوهشگران در حوزه داستانی ارایه دهند. «روایت شناسی» علمی جدید و نتیجه انقلاب ساختارگرایی در عرصه داستان است. در تحلیل ساختارگرایانه روایت، ساز و کارهای درونی متن ادبی بررسی شده، تا واحدهای ساختاری بنیادین کشف شوند. (تایسن، ۱۳۸۷: ۳۶۴) «برتنز»، کشف الگوی جامع روایت را هدف نهایی «روایت شناسی» می داند و بر آن است که این الگوی جامع باید تمامی روش های ممکن روایت را دربربگیرد و به تولید «معنا» منتهی گردد. (برتنز، ۱۳۸۲: ۹۹) بر این اساس معنا در درون این نظریه براساس کشف الگوی جامع ساختاری روایت خود را نشان می دهد.

نخستین گام در قلمرو روایت شناسی را ارسطو برداشت «او در فصل سوم بوطیقا میان بازنمایی یا ابژه (سرگذشت) به وسیله راوی (نقل) و بازنمایی آن از طریق شخصیت ها (محکات) تمایز قایل شد» (مکاریک، ۱۳۸۵، ۱۵۰)؛ اما روایت شناسی به عنوان یک علم نخستین بار در قرن بیستم مطرح شد. تاریخ علم روایت شناسی را می توان به سه دوره تقسیم کرد: ۱. دوره فرمالیسم روسی ۲. دوره ساختارگرایی ۳. پساساختارگرایی (همان، ۱۳۸۵: ۱۴۹). با توجه به این که مقاله حاضر از دیدگاه «ژنت» به بررسی مؤلفه های «روایت» در داستان حضرت یوسف می پردازد، از شرح اجمالی این نظریه گریزی نیست. او که از چهره های برجسته دوره دوم است، بین سه سطح از روایت؛ یعنی «داستان»،

«روایت» و «روایت گری» تمایز نهاده است او معتقد بود که داستان محتوای قصه ای است، به ترتیبی که رویدادها برای شخصیت اتفاق می افتد؛ ترتیبی که اغلب با آنچه در روایت ارائه می شود، متفاوت است. منظور از «روایت» همان گفتمان یا خود متن است که خواننده از طریق آن، داستان و روایت را می سازد. روایت نیز توسط روای روایتگری می‌شود. (تایسن، ۱۳۸۷: ۳۷) فرمالیست‌های روس روایت‌ها را به دو سطح تقسیم می کردند. سوژه (Subject) و فبیولا (Fibula)، فبیولا ماده خام در اختیار مؤلّف و سوژه روایت یا پیرنگ است. ساختارگرایان نیز این سطوح را حکایت و گفتار نامیدند و گفتند «داستان شامل حوادث یا اعمالی است که راوی می کوشد و قوعآن‌ها را به خواننده بباوراند؛ حوادثی که آشکارا ارائه شده اند. از طرف دیگر، گفتار شامل روش نقل حوادث، چگونگی بیانآن‌هاو ساماندهی روایت است» (بنت و رویل، ۱۳۸۸: ۷۲).

ژنت در جهت ارائه‌ی نظریه خود با تکیه بر این مباحث،آن‌هارا شرح و بسط داد و سه مقوله نقل، داستان و روایت را از یکدیگر متمایز نمود. و پنج مبحث محوری تحلیل روایت را از یکدیگر متمایز می‌کند که در ادامه بررسی می شود:

### ٤.زمانبندی روایت در داستان یوسف (ع)

«زمان دستوری» شامل ترتیب رویدادها در روایت از نظر زمانی است. این آرایش، مفاهیم «ترتیب»، «تداوم» و «بسامد» را در برمی گیرد (تایسن، ۱۳۸۷: ۳۷۱).

۱.۴. «ترتیب» (Order): رابطه ای است بین توالی زمانی رویدادها در «داستان» و توالی روایی رویدادها در «روایت». عمده ترین انواع این ناهماهنگی ها زمانپریشی است. ژنت زمانپریشی را تأخر و تقدم می نامد. تأخر، بازگشت از زمان حال به زمان گذشته است به طوری که حادثه ای که از نظر توالی زمانی زودتر اتفاق افتاده، در متن دیرتر نقل می شود. تقدم، پرش از زمان حال داستان به زمان آینده است به طوری که یک واقعه آینده در متن قبل از ارائه وقایع زمانی میانی روایت می شود. (تولان، ۱۳۸۶: ۸).ساختار روایی اغلب داستان ها براساس الگوی زمان پریشی به مخاطب ارائه می شود زیرا «زمانمندی سخن تک ساحتی است و زمانمندی داستان چند ساحت. در نتیجه، ناممکن بودگی زمانمندی به زمان پریشی می‌انجامد» (تودوروف، ۱۳۷۹: ۵۹). بر این اساس می توان گفت ساختار روایی زمان اغلب داستان ها از این الگوی زمان پریشی تبعیت می‌کند، اما در روایتگری داستان های قرآن کریم ما شاهد چنین آشفتگی ذهنی راوی نیستیم و اغلب زمان پریشی ها توسط خود راوی یا شخصیت های درون داستانی صورت می گیرد. گذشته نگری هایی که در این داستان رخ داده به شخصیت اصلی مربوط است و از لحاظ زمانی فراتر از زمان ابتدایی روایت است زیرا به زمانی پیشتر از زمان ابتدایی باز می‌گردد. در واقع زمان روایتگری «داستان یوسف نبی» با زمان داستان آن تفاوت دارد؛ یعنی در سیرخط منظمی اتفاق نمی افتد. داستان با انذار الهی به بندگانش آغاز می شود و سپس با صحبت درباره ی داستان حضرت یوسف، ادامه می یابد. «إنّا أنزلناه قرآناً عربیّاً لعلّکم تعقلون. (یوسف/۲) نحن نقصّ علیک أحسن القصص بما أوحیناه إلیک هذا القرآن و إن کنت من قبله لمن الغافلین. (همان/۳) إذ قال یوسف لأبیه یا أبت إنّی رأیت أحد عشر کوکباً و الشمس و القمر رأیتهم لي ساجدین» (همان/۴) روایت داستان با یک جمله اسمیه و فعلیه آغاز می شود که بر ثبوت و دوام و تجدد در سه زمان دلالت دارند، و سپس زمان روایت به زمان داستان که در گذشته اتفاق افتاده منتقل می شود؛ یعنی داستان حضرت یوسف (ع). علاوه بر این چند تکنیک گسست زمانی در محور روایتی گذشته گر در گذشته نگر در درون روایت رخ می دهد که در پیوند با روایت اصلی داستان

و به منظور گره گشایی از نظام ساختاری داستان است: «قال یا بنیّ لا تقصص رؤیاک علی إخوتک فیکیدوا لک کیدًا إنّ الشّیطن للإنسان عدوّ مبین. (همان/۵) و کذلک یجتبیک ربّک و یعلّمک من تأویل الأحادیث و یتمّ نعمته علیک و علی آل یعقوب کما أتمّها علی أبویک من قبل إبراهیم و...» (همان/۶). از طرف دیگر نویسنده در محور زمانی روایت براساس الگوی زمان‌پریشی ذهن مخاطب را درگیر و مشتاق به ادامه روایت می‌کند. در داستان یوسف پیامبر، تکنیک روایی در محور زمان از نوع پیش نگری توسط شخصیت اصلی داستان، حضرت یوسف (ع) صورت می گیرد: «یا صاحبي السّجن أمّا أحدکما فیسقي ربّه خمراً وأمّا الآخر فیصلب فتأکل الطّیر من رأسه قضی الأمر الّذی فیه تستفیان» (همان/۴۱) اما این آینده نگری باعث تعلیق در داستان نمی شود؛ یعنی مربوط به شخصیت های اصلی داستان نمی باشد و خط سیر فرعی داستان را شامل می شود، لذا برون داستانی است. راوی با شکست زمان گذشته در جستجوی ارائه‌ی یک پیش نگری است که در آینده اتفاق خواهد افتاد و این خرده روایت در مورد شخصیت های اصلی داستان نیست بلکه در درون روایت اصلی نامی ازآن‌هابرده شده است. هر چند رویداد آن پیش از پایان روایت خواهد بود، پس از نوع پیش نگری برون داستانی خواهد بود. «قال تزرعون سبع سنین دأباً فما حصدتم فذروه فی سنبله إلّا قلیلاً ممّا تأکلون. (همان/۴۷) ثم یأتي من بعد ذلک سبع شداد یأکلن ما قدّمتم لهنّ إلّا قلیلاً ممّا تحصنون. (همان/۴۸) ثم یأتي من بعد ذلک عام فیه یغاث النّاس و فیه یعصرون» (همان/۴۹) گاهی هم پیش نگری ها مربوط به شخصیت اصلی داستان بوده و از نوع درون داستانی می باشد: فلمّا ذهبوا به و أجمعوا أن یجعلوه فی غیابات الجبّ و أوحینا الیه لتنبّئنّهم بأمرهم هذا و هم لا یشعرون. (همان/۱۵). همان‌گونه که از نمونه های بالا قابل فهم است می توان گفت تکنیک آینده نگری در محور گفت و گو رخ می دهد و غالبا در صدد بیان یک مفهوم در محور زمانی آینده است. این در مورد گذشته نگری ها هم صدق می‌کند، گاه راوی به گذشته دور برمی گردد و گاه به گذشته نزدیک.

۲.۴. «روایت» (Duration): به‌مقدار حجم اختصاص یافته در متن برای نقل داستان نسبت به زمان وقوع آن رخداد است. ژنت آن را نسبت بین زمان متن و حجم متن به کار می برد و از آن در تعیین ضرباهنگ و شتاب داستان استفاده می‌کند. بدین صورت که اگر نسبت بین زمان متن و حجم اختصاص داده شده به آن ثابت و یکسان باشد، داستان با تداوم و شتابی ثابت پیش می‌رود. او نسبت ثابت بین طول متن و تداوم داستان را، به عنوان ثبات در پویایی و معیار در نظر می گیرد و در قیاس با آن، «شتاب مثبت» (Acceleration) و «شتاب منفی» (Deceriptiveg) می‌شود؛ زیرا توصیف، زمان خواندن را طولانی تر از زمان رویداد می‌کند. به همین ترتیب «شتاب مثبت» در نهایت منجر به حذف می شود (ریمون- کنان، ۱۳۸۷: ۷۳-۷۴) . در این داستان با دو نوع «شتاب» مواجهیم؛ نخست «شتاب ثابت و یکسان» که بخش های اندکی از متن را در برمی گیرد. یعنی نسبت زمان متن و حجم اختصاص داده شده به آن ثابت و یکسان است؛ بنابراین داستان با «تداوم» و «شتابی ثابت» پیش می‌رود. و براساس این تکنیک در محور دیالوگ یک نوع صحنه نمایشی در درون روایت داستانی شکل می گیرد. بخش های اندکی از این داستان بلند روایی، گفتگوهایی است که میان شخصیت ها و بین راوی و شخصیت اصلی رد و بدل می شود. این گفت و گو در بخش های مختلف داستان دیده می شود: یوسف أیّها الصدیق افتنا فی سبع بقراتٍ سمانٍ یأکلهنّ سبعٌ عجافٌ و سبع سنبلاتٍ خضرٍ و آخر یابساتٍ لعلّي أرجع إلی النّاس لعلّهم یعلمون. (همان/۴۶). در واقع کاربرد تکنیک گفتگو یکی از مهمترین محورها در این داستان است که باعث شکل گیری تداوم و شتاب ثابت شده است و در مقابل حجم خیلی و بسامد

کمتری از زمان روایی رخداد با ضرب آهنگ پیوسته ارائه شده است. و بسامد بالایی با تکنیک روایی تداوم و شتاب ثابت: ارجعوا إلی أبیکم فقولوا یا أبانا إنّ ابنک سرق و ما شهدنا إلّا بما علمنا و ما کنّا للغیب حافظین... (همان/۸۱). ربّ قد آتینی من الملک و علّمتنی من تأویل الأحادیث فاطر السّماوات و الارض أنت ولي في الدّنیا و الآخرة توفّني مسلماً و ألحقني بالصالحین. (همان/ ۱۰۱) در این گونه نمونه ها می توان گفت اصل "مساوات" رعایت شده و طول مدت زمان روایی منطبق با حجم داستان است. از دیگر نمونه‌های شتاب ثابت می توان به مواردی چون گفتگوی حضرت یعقوب (ع) با حضرت یوسف(ع)، حضرت یوسف با زندانیان، و راوی (خداوند) با حضرت یوسف اشاره کرد.

«شتاب» داستان، درست زمانی که روایتگری گفتگوها تمام می شود، تغییر می‌کند. و حجم بندها نسبت به زمان حوادث آن کم می شود؛ یعنی دارای «شتاب مثبت» است. «شتاب مثبت» منتهی به حذف می شود؛ چرا که یکی از ویژگی های اصلی قرآن کریم این است که در نهایت اعجاز روایت می شود. بنابراین راوی به خلاصه کردن و گزینش حوادث می پردازد: و ما ارسلنا من قبلک الّا رجالاً نوحی الیهم من اهل القری افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الّذین من قبلهم و لدار الأخرة خیرٌ للذّین اتّقوا افلا تعقلون. (همان/۱۰۹) نویسنده با به کار گیری شخصیت راوی در محور شتاب مثبت در داستان به منظور شکل دهی به بیان اهداف و مقاصد خود بسیاری از خرده زمانها را حذف می‌کند. از شتاب مثبت در مواردی چون تعبیر خواب توسط حضرت یوسف(ع) که قحطی و پس از آن بارندگی سالهای طولانی را دربرگرفت، دیده می شود: ثم یأتی من بعد ذلک ذلک عامٌ فیه یغاث الناس و فیه یعصرون. (همان/۴۹) درطول روایت اصلی داستان و خرده روایت های نظام داستانی ما با حذف و تلخیص برخی از خرده روایت ها رو به رو هستیم که در جهت شتاب مثبت به روایت حوادث داستان اتفاق افتاده است .

۳.۴. «بسامد» (Frequency): رابطه دفعات روایت یک واقعه نسبت به دفعات روی دادن آن در داستان است (ایگلتون، ۱۳۹۲: ج۱۲، ۱۴۶). «بسامد» در این نظریه به سه نوع تقسیم شده است: «بسامد مفرد»، «بسامد مکرر» و «بسامد بازگو». بسامد مفرد به معنای یک بار گفتن واقعه ای است که یک بار اتفاق افتاده است. در بسامد مکرر آنچه یک بار اتفاق افتاده، چندین بار روایت می شود، اما در بسامد بازگو واقعه ای که بارها و به استمرار اتفاق افتاده، تنها یک بار بیان می شود (ریمون-کنان ،۱۳۸۷: ۷۸-۸۰).

بسامد در سوره یوسف به سه شکل مفرد، مکرر و بازگو نمود پیدا کرده است.

۱.۳.۴. «بسامد مفرد»: بسامد حاکم در این داستان، بسامد «مفرد» و «مکرر» است؛ یعنی آنچه یک بار اتّفاق افتاده، یک بار نیز روایت می شود: و جاءوا علی قمیصه بدمٍ کذبٍ قال بل سوّلت لکم أنفسکم أمراً فصبرٌ جمیلٌ و الله المستعان علی ما تصفون.(همان /۱۸) ..و شروه بثمنٍ بخسٍ دراهم معدودةٍ و کانوا فیه من الزّاهدین. (همان/۲۰) و قال الذی اشتراه من مصر لامراته أکرمي مثواه عسی أن ینفعا أو نتّخذه ولداً و کذلک مکّنّا لیوسف في الأرض و لنعلّمه من تأویل الأحادیث.. . (همان/۲۱) روایت داستان یوسف پیامبر بر پایه ی ایجاز است و لذا راوی روایت هایی که یک بار رخ داده اند را تنها یک بار روایت می‌کند: فان لم تأتونی به فلا کیل لکم عندی و لا تقربون. (همان/۶۰) قالوا سنراود عنه اباه و انّا لفاعلون. (همان/۶۱) و قال لفتیانه اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم لعلّهم یعرفونها اذا انقلبوا الی اهلهم لعلّهم یرجعون. (همان/۶۲)

البته در چند مورد، بسامد «بازگو» نیز دیده می شود که گاه به تکرار واژگان و افعال تسری می یابد. درحقیقت تکرارها - چه در سطح رویدادها یا افعال و واژگان - قانون مداری خودآگاهانه نویسنده را نشان می دهند.

۲.۳.۴. «بسامد بازگو»: این نوع از بازگویی که می توان آن را نوعی از تکرار ساختارهای دستوری یا واژگان صرفی نامید در محور بسامد بازگو بسیار اندک است: و ما أرسلنا من قبلک إلّا رجالاً نوحي إليهم من أهل القرى أفلم يسيروا في الأرض فينظروا كيف كان عاقبة الّذين من قبلهم و لدار الآخرة خيرٌ للذّين اتّقوا أفلا تعقلون. (همان/۱۰۹) لقد كان في قصصهم عبرةٌ لاولی الالباب ما كان حديثاً يفترى و لكن تصديق الّذی بين يديه و تفصيل كلّ شیءٍ و هدًی و رحمةً لقومٍ يؤمنون. (همان/۱۱۱)

۳.۳.۴. «بسامد مکرر»: در داستان یوسف (ع) خرده روایت‌های متعددی از حوادث و رخدادهای بسیار وجود دارد که تکرار و طرح ریزیآن‌هادر بیان مقاصد و اهداف داستان نقش مهمی داشته است. بیشتر این تکرار ها با هدف هشدار و تشویق مخاطب صورت می گیرد. نویسنده با تکرار روایت ها آن را پررنگ و تقویت کرده تا مخاطب بیشتر در مورد آن تأمل کند: و جاءت سيارة فارسلوا واردهم فادلی دلوه قال يا بشری هذا غلامٌ و اسرّوه بضاعةً و الله عليمٌ بما يعملون. (همان/۱۹)..و لنعلّمه من تأويل الاحاديث و الله غالبٌ على امره ولكنّ اكثر الناس لا يعلمون. (همان/۲۱) و لمّا بلغ اشدّه ءاتيناه حكماً و علماً و كذلک نجزی المحسنين. (يوسف/۲۲)..و قالت هيت لک قال معاذ الله انّه ربّی احسن مثوای انّه لا يفلح الظّالمون. (همان/۲۳) در پایان اکثر آیات، به صفات و اعمال پیوسته الهی اشاره شده و این تکرارها بی هدف صورت نگرفته اند؛ یعنی این کارها از جانب پروردگار صورت گرفته و امکان وقوع مجدد آن نیز وجود دارد. فاستجاب له ربّه فصرف عنه كيدهنّ انّه هو السّميع العليم. (همان/۳۴) و ما ابرّیء نفسی انّ النّفس لامّارة بالسّوء الّا ما رحم ربّی انّ ربّی غفورٌ رحيمٌ.(همان/۵۳) در این نمونه می توان گفت تکنیک بسامد مکرر به جهت روایت از زوایای متعدد به کار رفته و براساس این تکنیک بر اهمیت رخداد تأکید شده است. از این روی می توان گفت بسامد مکرر در اینجا یک نوع روایت هدف‌دار را بیان می‌کند که به روایت شخصیت های متعدد در زمان های متفاوت می پردازد. از موارد دیگری که می توان در مورد کاربرد بسامد مکرّر در داستان یوسف پیامبر بدان اشاره کرد عبارتند از: قالوا جزاؤه من وجد فی رحله فهو جزاؤه كذلک نجزی الظّالمين. (همان/۷۵) قال بل سوّلت لكم انفسكم امراً فصبرٌ جميلٌ عسی الله ان يأتينی بهم جميعاً انّه هو العليم الحكيم.(همان/۸۳)

۴.۴. «وجه»: که در سنت نقد ادبی زاویه دید خوانده می شود، از طریق «فاصله» و «دیدگاه» خلق می شود. گاهی با وجود اینکه داستان را راوی روایت می‌کند اما زاویه دید به شخصیت های دیگر تعلق می گیرد، در چنین حالتی امکان دارد احساسات چنین شخصیتی با احساسات راوی ای که داستان را نقل می‌کند، تفاوت داشته باشد. (تایسن، ۱۳۸۷: ۳۷۳)

۱.۴.۴.کانون صفر- بازنمود ناهمگن: راوی به مانند دانای کل عمل می‌کند ولی با شخصیت های داستان همسان نیست به عبارت دیگر جزء شخصیت های داستانی نیست.

۲.۴.۴. کانون صفر- بازنمود همگن: راوی در این صورت به مانند دانای کل عمل می‌کند و جزء شخصیت های داستان است.

۳.۴.۴. کانون درونی- بازنمود ناهمگن: در این حالت، اتفاقات در درون داستان شکل می گیرد و راوی جزء

شخصیت های داستانی نیست.

۴.۴.۴. کانون درونی- بازنمود همگن: در این حالت، اتفاقات در درون داستان شکل می گیرد و راوی جزء شخصیت های داستان است.

۵.۴.۴. کانون بیرونی- بازنمود ناهمگن: در این شکل، راوی به عنوان یک ناظر و کاملاً بی طرف و بی هیچ نقشی داستان را بیان می‌کند؛ اما جزء شخصیت های داستان نیست.

۶.۴.۴. کانون بیرونی- بازنمود همگن: در این صورت، راوی به مانند ناظری بی طرف داستان را بیان می‌کند و جزء شخصیت داستان است . (ژنت، به نقل از فلکی، ۱۳۸۲: ۷۳-۷۵)

در اشکال ششگانه پیش گفته،با دو اصطلاح بازنمود و کانون روبرو هستیم که بازنمود به دو صورت همگن یا ناهگمن حضور پیدا می‌کند که ناظر به این مطلب است که راوی جزء شخصیت های داستان است یا نیست و کانون به سه صورت صفر، درونی و بیرونی تقسیم شده است بدین معنا که راوی در کانون صفر دانای کل و در کانون بیرونی ناظر بی طرف داستان را بیان می‌کند و در کانون درونی اتفاقات در درون داستان شکل می گیرد .

۵.۴. «وجه»: در هر روایت ممکن است کسی که می بیند با کسی که می گوید، یکی باشد. در این حالت، کانون روایت همان راوی است، امّا گاهی راوی به دیدگاه یکی از شخصیّت ها مجال بروز می دهد و آن را توصیف می‌کند. در این صورت، کانونی سازی صورت گرفته است.

بر اساس طبقه بندی ژنت، در داستان یوسف(ع)، در قسمت هایی از روایت که داستان از زبان یوسف (ع) و یا دوستانش در زندان روایت می شود کانون روایت از نوع تکنیک درونی با بازنمود همگن (من - راوی) است؛ یعنی راوی کنشگر و جزء شخصیّت های داستان است: یوسف ایّها الصّدّیق افتنا فی سبع بقراتٍ سمانٍ یأکلهنّ سبعٌ عجافٌ و سبع سنبلاتٍ خضرٍ و لخر یابساتٍ لعلّی ارجع الی النّاس لعلّهم یعلمون. (همان/۴۶) ..ذلک لیعلم انّی لم اخنه بالغیب و انّ الله لا یهدی کید الخائنین. (همان/۵۲) ربّ قد ءاتیتنی من الملک و علّمتنی من تأویل الاحادیث فاطر السّماوات و الارض انت ولیّ فی الدّنیا و الأخرة توفّنی مسلماً و الحقنی بالصّالحین. (همان/۱۰۱) پس دیدگاه راوی، حضرت یوسف و دوستش در زندان، کانونی شده است. امّا گاهی این موضوع عوض می شود و این راوی است که وضعیّت شخصیت دیگری را توصیف می‌کند. بنایراین راوی جزء در موارد اندک اجازه کانونی شدن را به شخصیت ها نمی دهد. راوی دانای کلّ محدود؛ این نوع دیدگاه به عنوان نقطه کانونی در خرده روایت مذکور متمرکز بر شخصیت کانونی شده است به طوری که حضرت یوسف (ع) و دوستش در زندان از وارسی درون شخصیت ها خود داری نموده و از روش غیر مستقیم دیالوگ یا کنش و ... در این راه استفاده می‌کند. در قسمت هایی از روایت داستان که زاویه ی دید دانای کل است نقطه کانونی روایت صفر به همراه بازنمود ناهمگن است به طوری که می توان گفت راوی نقال است و جزء شخصیت های اصلی روایت داستانی نیست: و استبقا الباب و قدّت قمیصه من دبرٍ و الفیا سیّدها لدا الباب قالت ما جزاء من اراد باهلک سوءاً الّا ان یسجن او عذابٌ الیمٌ. (همان/۲۵) ..و لمّا فتحوا متاعهم وجدوا بضاعتهم ردّت الیهم قالوا یا ابانا ما نبغی هذه بضاعتنا ردّت الینا و نمیر اهلنا و نحفظ اخانا و نزداد کیل بعیرٍ ذلک کیلٌ یسیرٌ. (همان/۶۵) بیشتری روایتگری های داستان حضرت یوسف(ع) دانای کلّ (سوم شخص) است که از همه‌ی جزئیات و تفصیلات رخداد ها و گفتگوهای شخصیت ها و دیالوگ میانآن‌هااطلاع کامل دارد.

و در بخش هایی که به وسیله راوی اوّل شخص روایت می شود، بیشتر وقت ها کسی که می بیند با کسی که می

گوید یکی است: الر تلک ءایات الکتاب المبین. (همان/۱) إنّا انزلناه قرءاناً عربیّاً لعلّکم تعقلون.(همان/۲) نحن نقصّ علیک احسن القصص بما اوحینا الیک هذا القرءان و ان کنت من قبله لمن الغلفلین. (همان/۳) راوی، دیدگاه اول شخص دارد که در آن راوی جزء یکی از شخصیت های اصلی داستان است و یا در وقایع و رخدادها و دیالوگ ها دخیل است و یا فقط نظاره گر و شاهد طرح ریزی دیگر شخصیت ها است .

راوی ممکن است بیشتر از شخصیت ها یا کمتر از آن ها بداند و یا در سطح آن ها حرکت کند. «روایت می تواند «فاقد کانون» باشد؛ یعنی از زبان واقف به همه ماجرا و خارج از حوزه عمل روایت شود؛ یا «کانون درونی» داشته باشد؛ یعنی شخصیتی از یک جایگاه ثابت یا جایگاهی متغیر آن را باز گوید، یا از دیدگاه چندین شخصیت بیان شود. شکلی از «کانون داری خارجی» نیز ممکن است که در آن ،راوی کمتر از شخصیت ها بداند» (ایگلتون، ۱۳۹۲: ج۱۲، ۱۴۶).

۶.۴.«لحن»: لحن به خود عمل روایت کردن می پردازد. در اینجا میان زمان روایت و زمانی که روایت می شود و عمل روایت کردن و روایت هایی که بازگو می شود، امکان وقوع ترکیب هایی وجود دارد. می توان حوادث را قبل، بعد و یا همزمان با وقوعآن‌هابیان کرد. راوی ممکن است خارج از روایت خود، داخل روایت خود، یا گاهی علاوه بر اینکه روایتگری می‌کند جزء شخصیت های اصلی داستان نیز باشد. (ر.ک. ایگلتون، ۱۳۸۰: ۱۴۵و۱۴۶)

«لحن یا سطح کنش روایت»: ژنت در بررسی ها و نظریه روایت شناختی خود علاوه بر اینکه در مورد داستان و سطح گفتار و سخن نظریه پردازی می‌کند سطح دیگری نیز عنوان می‌کند و آن را سطح روایتگری یا کنش روایت می نامد که در آن راوی تولید کننده روایت است که کاملا متفاوت از سطح داستان و سخن روایی است. و «روایتگری» همچنین، داستان گویی برای مخاطبان و در واقع ایجاد «روایت» است. «ژنت» توجه خود را بر «روایت» متمرکز می‌کند؛ هر چند که هر سه سطح با هم تعامل دارند. او بر این باور است که «داستان»، «روایت» و «روایت گری» از طریق سه مؤلفه «زمان دستوری»، «وجه»، و «صدا» با یکدیگر در ارتباطند. در محور کنش روایت معمولا فاصله ی زمانی متفاوت با محور زمان رخدادها وجود دارد که می توان آن را در چهار محور بسط داد :

۴-۶-۱.روایت پس از داستان: بدیهی است که در فرآیند طرح ریزی داستان در محور زمانی، کنش روایت و فرآیند تولید آن بعد از رخدادهای داستان باشد: انّا انزلناه قرءاناً عربیّاً لعلّکم تعقلون. (همان/۲) نحن نقصّ علیک احسن القصص بما اوحینا الیک هذا القرءان و ان کنت من قبله لمن الغافلین. (همان/۳)

۴-۶-۲.روایت پیش از داستان: هر نوع پیشواز زمانی، نوعی روایت پیش از زمان رخداد است. روایتگری این داستان پس از وقوع تمام رخدادهای آن صورت گرفته است .

۴-۶-۳.روایت همزمان داستان: در این نوع از تکنیک روایتگری بحث همزمانی کنش روایت با زمان رخدادها مطرح است که می توان گفت در روایتگری داستان های قرآنی این نوع تکنیک بسیار نادر و در خیلی از داستان‌ها وجود ندارد.

۴-۶-۴.روایت جابه جا شونده: در این تکنیک هیچ نوع همزمانی میان روایت و رخداد وجود ندارد و شاید بتوان گفت طرح ریزیآن‌هابه تناوب است که موجب شکل گیری یک رخداد و به دنبال آن باعث روایت می شود. در داستان حضرت یوسف روایتگری جابه جا شونده نیز وجود ندارد.

## ۵.نتیجه‌گیری

۱.۵. «نظم»؛ با بررسی خط سیر زمان روایی داستان حضرت یوسف (ع) می توان به این نتیجه رسید که داستان با زمان حال شروع می شود، راوی به عنوان شخصیّت اصلی، توجه مخاطب را به ادامه داستان معطوف می‌کند و سپس به روایتگری داستان اصلی که در زمان گذشته رخ داده است، می پردازد. با این بازگشت به زمان داستان، زمان روایت را دستخوش زمان پریشی می‌کند و خط سیر نظم روایتگری را از زمان حال به گذشته دور می برد. اما تمام زمان پریشی ها در داستان با فلش بک صورت نمیگیرد، گاهی زمان پریشی ها با پیش گویی در مورد آینده رخ می دهد. در این حالت، نویسنده توسط شخصیّت ها، زمان راکد داستان را که در گذشته دور است به آینده منتقل می‌کند و بار دیگر نظم زمان روایی را برهم می زند.

۲.۵. «تداوم»؛ بخش عمده تداوم داستان را تداوم «حذف یا تلخیص» شکل می دهد. بخش های زیادی از رخدادها واحوالاتی که شخصیّت های داستان بدان دچار می شوند به صورت خلاصه در داستان روایتگری می شود. سالهای طولانی قحطی و پس از آن بارندگی ای که مردم مصر تجربه می کنند به صورت کاملاً خلاصه توسط راوی نقل می شود و این دلالت بر ایجاز داستان های قرآن دارد. امّا داستان خالی از تداوم «ثابت» هم نیست، راوی در بخش هایی از داستان با دخالت دادن مستقیم شخصیّت ها در روایتگری داستان از طریق دیالوگ، صحنه نمایشی ایجاد کرده و از این طریق مدت زمان روایت را با مدت زمان وقوع داستان، ثابت نگه می دارد.

۳.۵. «بسامد»؛ بخش عمده داستان بر اساس بسامد «مفرد» روایت شده است؛ رخدادی که یک بار رخ داده، یک بار روایت می شود. امّا در پایان هر آیه، راوی نظر مخاطب را به واقعه ایی جلب می‌کند که یک بار رخ داده و این قدرت را دارد که بارها آن را انجام دهد؛ یعنی «بسامد مکرر». در این حالت، اشاره می‌کند به صفات و اعمال پیوسته الهی که مقید به زمان و مکان نیست و تمام گردش و دلیل عالم در دست اوست .

۴.۵. «وجه»؛ این تکنیک همان است که در میراث نقد ادبی از آن به عنوان زاویه دید نام برده اند که غالبا در داستان حضرت یوسف (ع) سوم شخص (دانای کل) است. او شاهد تمام بخش ها و نیّت های درونی شخصیّت ها بوده و با اشراف بر کلّ داستان آن را روایت می‌کند. امّا گاهی راوی، با دخالت دادن شخصیّت ها در روایتگری داستان، خود عقب کشیده و فقط نظاره گر رخدادها می باشد.

۵.۵. «لحن»؛ فاصله راوی با داستان در ابتدا خیلی نزدیک است به طوری که خواننده وجود او را کامل در روایت ها احساس می‌کند. امّا اندکی که جلو می رویم، او به روایتگری اصل داستان پرداخته و از روایت ها فاصله می گیرد. وجه غالب در روایتگری داستان این است که پس از وقوع داستان، روایت شده است امّا در بخش هایی که راوی با کمک شخصیت ها زمان روایی را از گذشته دور به آینده منتقل می‌کند، روایتگری را پیش از داستان انجام می دهد.

## ۶. منابع


۱. آلن، گراهام، (۱۳۸۵)، بینامتنیت، ترجمه پیام سجودی، تهران: مرکز.

۲. احمدی، بابک (۱۳۸۹). ساختار و تاویل متن، ج۱۲، تهران: نشر مرکز.

۳. افخمی، علی، و سیدة فاطمه علوی (۱۳۸۲)، «زبان شناسی و روایت»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه، تهران: صص ۵۵-۷۲.

۴. اخوت، احمد (۱۳۷۱)، دستور زبان داستان، اصفهان: فردا.
۵. ایگلتون، تری، (۱۳۸۰)، پیش درآمدی بر نظریه های ادبی، چاپ هفتم، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز.
۶. ایگلتون، تری (۱۳۸۸)، پیش درآمدی بر نظریه ادبی، ترجمه عباس مخبر، ج۵، تهران: مرکز.
۷. برتنز، یوهانس ویلم، (۱۳۸۲)، نظریه ادبی، ترجمه فرزان سجودی، تهران: آهنگ دیگر.
۸. تولان، مایکل، (۱۳۸۶)، روایت شناسی: درآمدی زبان شناختی- انتقادی، ترجمه سیده فاطمه علوی و فاطمه نعمتی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها (سمت).
۹. تایسن، لیس، (۱۳۸۷)، نظریه های نقد ادبی معاصر، ترجمه مازیار حسین زاده و فاطمه حسینی، تهران: نگاه امروز، حکایت قلم نوین.
۱۰. ریمون کنان، شلومیت، (۱۳۸۷)، روایت داستانی: بوطیقای معاصر، ترجمه ابوالفضل حری، تهران: نیلوفر.
۱۱. فلکی، محمود، (۱۳۸۲)، روایت داستان (تئوری های پایه ی داستان نویسی)، تهران: بازتاب نگار.
۱۲. فراهی، معین الدین (۱۳۶۴)، حدائق الحقائق، تصحیح سید جعفر سبحانی، تهران: امیرکبیر.
۱۳. مکوئیلان، مارتین (۱۳۸۸)، گزیده مقالات روایت، ترجمه فتاح محمدی، تهران: مینوی خرد.
۱۴. وبستر، راجر (۱۳۸۲)، پیش درآمدی بر مطالعه نظریه ادبی، ترجمه الله دهنوی، تهران: روزنگار.
۱۵. حری، ابوالفضل (۱۳۸۸)، مؤلفه های زمان و مکان روایی در قصص قرآنی، مجله ادب پژوهی، شماره ۷ و ۸.
16. Toolan, Nichael, 2001, Narrative, a critical linguistic Introduction, London & New York, Rout ledge.
17. Scholes, Robert & Robert College, 1966, the Nature of Narrative, London & New York, Oxford University.
18. Alan, Graham, (2006), Intersexuality, Translation of the prostration message, Tehran: Center.
19. Ahmadi, Babak, (2010), Text structure and interpretation, Volume 2, Tehran: Center.
20. Afkhami, Ali, And Seyedeh Fatemeh Alavi, (2003), Linguistics and Narrative, Journal of the Facuhty of Literature and Humanities, Tehran.
21. Akhowat, Ahmad, (1992), Grammar of the story, Esfahan: Today.
22. Eagleton, Terry, (2001). An Introduction to Literary Theories, Translated by Abaas Mokhber, Seventh edition, Tehran: Center.
23. Eagleton, Terry, (2009), An Introduction to Literary Theories, Translated by Abaas Mokhber, Fifth Edition, Tehran: Center.
24. Eagleton, Terry, (2013), An Introduction to Literary Theories, Translated by Abaas Mokhber, Tehran: Center.
25. Bertnes, Yohannes Willem, (2003), Literary theory, Translated by Farzan Sojodi, Tehran: Another song.
26. Tolan. Michael, (2007), Narratology: A Iinguistic-critical introduction, Translated by seyedeh Fatemeh Alavi and Fatameh Namati, Tehran: Organization for the study and Compilation of University Humanities Books (smt).
27. Tysson, Lys, (2008), Theories of Contemporary Literary Criticism, Translated by

Maziar Hosseinzadeh and Fatemeh Hosseini, Tehran: Look today, The story of the new pan.
28. Raymon Kenan, Shlomite, (2008), Narrative: Contemporary Poetry, Translated by Abolfazl Hori, Tehran: Nilofar.
29. Falaki, Mahmoud, (2003), Storytelling (Basic theories of storytelling), Tehran: Reflector.
30. Farahi, Moinuddin, (1985), Gardens of facts, Correction by Seyyed Jafar Sobhani, Tehran: Amir Kabir.
31. McQuillan, Martin, (2009), Excerpts from Narrative Articles, Translated by Fattah Mohammadi, Tehran: Wisdom menu.
32. Webster, Rager, (2003), An Introduction to the Study of Literary Theory, Translated by Allah Dehnavi, Tehran:Time.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی